

تأثیر موتسارت

دان کمبل
ترجمه ناتالی چوبینه

«خوراک آوازی که مادر برای کودکش فراهم می‌سازد درست به اندازه شیری که به او می‌دهد در رشد او اهمیت دارد.»

دکتر آلفرد تماتیس

کریسی با وزنی کمی بیش از هفتصد و پنجاه گرم پیش از موقع در بیمارستانی در شیکاگو به دنیا آمد. او در شرایط حیاتی خطرناکی به سر می‌برد. پزشکان او را تحت مراقبت کامل قرار دادند. کریسی گذشته از دست نوازشی که گه‌گاه به سرش می‌کشیدند، تنها یک محرک مثبت دریافت می‌کرد و آن هم سیلاب پیوسته موسیقی موتسارت بود که پرستاران به خواهش مادرش به درون محفظه نوزاد می‌فرستادند. پزشکان فکر نمی‌کردند کریسی زنده بماند؛ مادرش بر این باور است که موسیقی جان دخترش را نجات داده است.

کریسی در یک سالگی هم نمی‌توانست بنشیند و تا دو سالگی قادر به راه رفتن نبود. مهارت‌های حرکتی ضعیفی داشت، و مضطرب، گوشه‌گیر، و بی‌ارتباط بود. با همه اینها در سه سالگی منطق مجرد را در حدی بسیار فراتر از سن و سالش می‌آموزد. یک روز عصر پدر و مادرش او را به یک کنسرت کوتاه موسیقی مجلسی بردند. کریسی تا چندین روز بعد لوله خالی رازیر چانه‌اش می‌گذاشت و با یک چوب غذاخوری ژاپنی روی آن آرشه کشی می‌کرد. مادرش که شیفته این بازی شده بود، نام کریسی را در کلاس ویولن و یکی و ریتر در شیکاگو نوشت، که روش سوزوکی را تدریس می‌کرد، و دخترک چهارساله بی‌درنگ موفق شد چندین قطعه بسیار فراتر از توان جسمی خود را از حفظ بزند. طی دو سال بعد قدرت نوازندگی و هم‌خوانی او با این ساز

با به پای ظرفیت ذهنی اش رشد می‌کرد. کریسی با حمایت و تشویق پدر و مادر، آموزگاران، و همکلاسی‌هایی که برای اجرای گروهی تعلیم می‌دیدند، از به هم پیچاندن انگشتانش از سر ترس و وحشت دست برداشت و زندگی اجتماعی خود را آغاز کرد. دخترکی که هنگام تولد وزنش از ویولن خودش هم کمتر بود با ترکیبی از ترغیب و تشویق توانست ابراز وجود کند و به موجودیت کامل خود دست یابد.

در سالیان اخیر ماجراهای بسیاری مثل سرگذشت کریسی به وجود آمده است. تأثیرهای رشد دهنده موسیقی - به ویژه موسیقی موتسارت و معاصران او - بر خلاقیت، یادگیری، سلامتی، و درمان در سطح گسترده‌تری شناخته شده است. بیایید نگاهی به چند نمونه بیندازیم:

در صومعه‌های ناحیه برتانی فرانسه، راهبانی که برای حیوانات اهلی خود خوراک موسیقایی فراهم می‌آورند متوجه شده‌اند گاوهایی که شب‌ها با موسیقی موتسارت تغذیه شده باشند بیشتر شیر می‌دهند.

در ایالت واشنگتن، مسئولان اداره مهاجرت سر کلاس‌های انگلیسی تازه واردان اهل کامبوج، لائوس و دیگر کشورهای آسیایی موسیقی موتسارت و باروک پخش می‌کنند و طبق گزارش آنان این کار سرعت یادگیری را بالا می‌برد.

یک نانوایی در ناگویای ژاپن کالایی ویژه به نام نان بتهوون عرضه می‌کند: پخش سمفونی ششم با صدای بلند به مدت ۷۲ ساعت.

بیمارستان سنت اگنس در بالتیمور برای بیماران بخش مراقبت‌های ویژه موسیقی کلاسیک پخش می‌کند. به گزارش دکتر ریچموند بار، رئیس بخش قلب و عروق، نیم ساعت موسیقی تأثیر مشابه ده میلی گرم والیوم ایجاد می‌کند.

در میدان‌های شهر ادمنتون کانادا کوآرتهای زهی موتسارت را از بلندگو پخش می‌کنند تا سر و صدای ولگردها را آرام کند، در نتیجه معامله مواد مخدر کاهش یافته است.

رشته فروشان توکیو به عرضه آوِدُن موسیقایی می‌پردازند که از نوارهای موسیقی چهار فصل ویوالدی به علاوه چهچهه پرندگان در پس زمینه آن درست شده است.

یک سنگ رزقای دیگر: علم علوم انسانی

در اوایل دهه ۱۹۹۰ پژوهشی ابتکاری در دانشگاه کالیفرنیا توجه همگان را در سطحی گسترده به قدرت موسیقی موتسارت جلب کرد. در مرکز زیست‌شناسی عصبی یادگیری و حافظه در ایروین، یک گروه پژوهشی به مشاهده و بررسی برخی تأثیرهای موتسارت بر کودکان و دانشجویان دانشکده پرداخت. خانم دکتر فرانسسیس ه. راوشر و همکارانش تحقیقی را ترتیب دادند که در آن سی و شش دانشجوی کارشناسی دانشکده روان‌شناسی پس از ده دقیقه گوش سپردن به سونات برای دو پیانو در مازور موتسارت (K.۴۴۸) در آزمون بهره هوش مکانی خود (بخشی از اشل هوشی استنفورد بینت) هشت تا نه نمره بیشتر آوردند. اگرچه این تأثیر بیش از ده تا پانزده دقیقه دوام نداشت، گروه راوشر به این نتیجه رسید که موسیقی چنان رابطه قدرتمندی با منطق مکانی دارد که گوش دادن ساده به موسیقی هم می‌تواند تفاوت ایجاد کند.

پس از اعلام نتایج این بررسی یکی از پژوهشگران، دکتر گردن شاو پزشک نظری، این نظر را

مطرح کرد که موسیقی موتسارت می‌تواند مغز را گرم کند. گمان ما بر این است که موسیقی پیچیده برخی الگوهای عصب پیچیده را که در فعالیت های مغزی سطح بالا مثل ریاضیات و شطرنج شرکت دارند، آسان سازی می‌کند.

یک روز پس از آن که یافته‌های ابروین گزارش شد، فروشگاه‌های عرضه محصولات صوتی در یکی از شهرهای بزرگ هر چه از موتسارت در اختیار داشتند به فروش رساندند. پژوهشگران با شیفتگی تأثیر موتسارت را به یک سنگ رزتا برای رمزگان یا زبان درونی کارکرد مغزی بالا تشبیه کردند.

در یکی از تحقیق‌های بعدی دانشمندان موفق به کشف بنیان‌های اندام شناختی عصبی این رشد ذهنی شدند. آزمون بعدی هوش مکانی نمایش شانزده پیکره انتزاعی شبیه سازی شده با تکه های تا شده کاغذی روی یک پرده دیواری هر کدام به مدت یک دقیقه بود. مقصود از نمایش این پیکره ها این بود که آیا هفتاد و نه دانش آموز تحت آزمایش می‌توانند حدس بزنند وقتی تای کاغذ باز شود پیکره ها چه شکلی خواهند بود. طی یک دوره پنج روزه، یک گروه به سونات موتسارت گوش می‌دادند، گروه دیگری به سکوت، و گروه سوم به آمیزه‌ای از صداها، شامل موسیقی فیلیپ گلس^۲، یک قصه رادیویی و یک قطعه موسیقی حرکت موزون.

بنا بر گزارش پژوهشگران امتیازهای هر سه گروه از روز اول تا روز دوم بهبود داشت، اما الگوشناسی گروه موتسارت در مقابل ۱۴ درصد گروه سکوت و ۱۱ درصدی گروه آمیزه صداها افزایشی ۶۲ درصدی را نشان می‌داد. در روزهای بعد گروه موتسارت همچنان بالاترین امتیازها را به دست می‌آورد، ولی گروه‌های دیگر تغییر شاخصی نمی‌کردند، که شاید نتیجه منحنی یادگیری بود. دانشمندان در ارائه سازوکاری برای این تأثیر، حدس زدند که گوش دادن به موتسارت به 'سازماندهی' الگوهای شلیک اعصاب در غشای مغزی کمک می‌کند، و نقش خاصی در تقویت روندهای خلاقیت در نیم کره راست مغز دارد که همبسته منطق مکانی - زمانی هستند. نتیجه گیری آنها حاکی از این بود که گوش دادن به موسیقی به مثابه تمرینی برای آسان سازی عملیات متقارن مربوط به کارکرد برتر مغز است. به زبان ساده، این کار می‌تواند تمرکز را بهبود بخشد، توانایی انجام جهش‌های ادراکی را بالا ببرد، و کاری کند که هنگام بازی گلف، نه از سر تصادف، چند ضربه‌ای کمتر بزنید!

گروه راوشر و شاو در جدیدترین تحقیق خود به مشاهده سی و چهار کودک پیش دبستانی پرداخته‌اند که درس پیانو می‌گرفتند و این درس شامل فراگیری فاصله‌های موسیقایی، هماهنگی ظریف حرکتی، فنون انگشت گذاری، نت خوانی، نت نویسی، و نواختن از حفظ بود. پس از شش ماه همه این کودکان می‌توانستند ملودی‌های ابتدایی موتسارت و بهوون را بزنند. در ضمن در مقایسه با بیست کودک که به کلاس رایانه می‌رفتند و بیست و چهار کودک که مقاصد دیگر را دنبال می‌کردند، پیشرفتی حیاتی در مقوله‌های مکانی و زمانی (تا ۳۶ درصد بهبود) را نشان می‌دادند. هوش افزایش یافته پیش دبستانی‌ها، برخلاف دانشجویان دانشکده که بهبودشان بیش از ده تا پانزده دقیقه دوام نداشت، دست کم یک روز کامل دوام آورد و یک افزایش زمانی بیش از صد برابر را نشان داد.

زمینه خود قرار دادند و نتیجه این کار گزارش‌هایی از بهبود توجه و کارآیی شاگردان‌شان بود.

تولد دوباره صوتی

«دختر کوچولوی ما با نوای یکی از کوآرته‌های زهی موتسارت به دنیا آمد و در آغوش من گذاشته شد. این شگفت‌انگیزترین لحظه زندگی‌ام بود.» (نقل قول از یک مادر در کتاب آسان کردن درد زایمان نوشته آدرین لیبرمن)

قدرت‌های نهفته در موسیقی می‌توانند جنبه‌ای حتی حیاتی‌تر از آن که پژوهش بالا نشان می‌دهد، داشته باشند. گرچه گروه ایروین توجه عموم را به تأثیر موتسارت جلب کرد، بی‌تردید پژوهش دکتر آلفرد تماتیس بود که پایه‌گذار قدرت‌های درمانی و خلاق موسیقی و صدا به طور کلی، و تأثیر موتسارت به طور ویژه شد.

این پزشک فرانسوی طی نیم قرن گذشته زندگی خود را وقف شناخت گوش و ابعاد فراوان گوش دادن کرده است. او برای آشنایان خود حکم آینه‌شاین صوت و شرلوک هلمز کشف معماهای صوتی را دارد. بسیاری از بیمارانش او را رک و راست دکتر موتسارت صدا می‌زنند. تماتیس طی این مدت بیش از صد هزار مراجعه‌کننده را در مرکز شنوایی خود در سراسر جهان تحت آزمون‌های مخصوص ناتوانی‌های شنیداری و نقص‌های شنوایی و گفتاری، و نیز اختلال‌های یادگیری قرار داده است. او از مقرر فرماندهی خود در پاریس با طیف گسترده‌ای از آدم‌هایی کار می‌کند، از جمله با موسیقی‌دانان حرفه‌ای، کودکان دارای ناتوانی‌های روان‌شناختی و ناتوانی در یادگیری، و کسانی که سرشان جراحی‌های جدی دارد. دیدگاه جامع او نسبت به گوش موجب پیدایش مؤلفه‌های تازه برای آموزش، درمان، و توان بخشی شده است.

اقدام‌های تماتیس گروه‌های مختلفی را تشکیل می‌دهند. او نخستین کسی بود که متوجه وجود فیزیولوژی گوش دادن، جدا از شنیدن، شد. برتری گوش راست در به دست داشتن اختیار سخن و استعداد موسیقی را شناسایی و به روشنی تبیین کرد و فونونی را برای بهبود کارکرد آن به وجود آورد. او کاشف این نکته است که «صدای انسان فقط می‌تواند آنچه را که به گوش رسیده بازسازی کند» و این نظریه مصداق‌های عملی پر بار برای رشد زبان به همراه آورد در آغاز آن را مسخره می‌کردند، ولی بعد مورد پذیرش گسترده قرار گرفت و اصطلاح تأثیر تماتیس از جانب آکادمی پزشکی فرانسه وضع شد. تماتیس با مشاهده چگونگی عملکرد سامانه حفره گوش، یا توانایی تعادل بخشیدن و منظم کردن حرکت ماهیچه‌های داخلی، مدل جدیدی از رشد و پیشرفت گوش پدید آورد.

ولی شاید مهم‌ترین اقدام او تشخیص این موضوع باشد که جنین در رحم مادر صداها را می‌شنود.

کنجکاوی علمی تماتیس او را در اوایل سی سالگی به جهان جنین‌شناسی رهنمون شد، و او کشف کرد که صدای مادر برای نوزاد در حال رشد حکم بند ناف صوتی و نوعی منبع تغذیه مقدماتی را دارد. این مطلب به پیدایش فنی منجر شد که او آن را تولد دوباره صوتی نام گذاشته و در آن صداها درون رحم به صورت شبیه‌سازی شده برای درمان ناتوانی‌های گوش دادن و اختلال‌های عاطفی به کار می‌رود.

آغاز این ماجرا اوایل دهه ۱۹۵۰ بود که تماتیس از کارهای ابتکاری یک پژوهشگر انگلیسی پیشرو به نام و.ا. نیگاس باخبر شد. طبق مشاهده‌های نیگاس جوجه‌هایی که والدین دیگری رو تخم‌شان نشسته باشند در بسیاری از موارد یا آواز نمی‌خوانند یا صدای همان والدین غریبه را تقلید می‌کنند. از این رو تماتیس به کند و کاو در مورد نقش صدا در زهدان پرداخت و این پرسش را مطرح کرد که آیا مشکلات رشد پس از تولد، به خصوص توهم و اختلال‌های زبانی و گفتاری، می‌توانند به ناکامی در برقراری ارتباط یا آسیب‌های رحمی ربط داشته باشند. تماتیس برخلاف عقیده پزشکی رایج در آن زمان توضیح داد که جنین قادر به شنیدن است. او با وجود تمسخر همگان، که با او هم‌چون آدمی خیانتکار رفتار می‌کردند، در این راه پابرمردی نشان داد و دریافت که گوش از همان دهمین هفته بارداری رشد خود را آغاز می‌کند و تا چهار ماه و نیمگی به کار می‌افتد. او برای اندازه‌گیری تأثیرهای آکوستیکی در جنین با استفاده از تعدادی میکروفن، بلندگو و صفحه‌های بزرگ کاتوچویی برای حذف صداهای جانبی کیسه-های هوا از آزمایش خود نوعی سامانه زیرآبی ابداع کرد.

تماتیس در زندگی‌نامه خود نوشته‌اش، گوش شنوا، چنین توضیح می‌دهد: «جنین طیف کاملی از صداها را می‌شنود که به طور عمده از فرکانس‌های پایین تشکیل شده‌اند. جهان صوتی‌ای که جنین در آن رشد می‌کند به طرز قابل توجهی سرشار از همه نوع خصوصیت‌های صوتی است... قل‌قل مایع‌های داخلی بدن، حرکت کیلوس هنگام هضم غذا، و ضرباهنگ تاخت و تاز گونه تپش قلب. ضرباهنگ منظم تنفس هم‌چون آوای جزر و مدی دوردست به گوش جنین می‌رسد. و آن‌گاه در چنین زمینه‌ای صدای مادر ابراز وجود می‌کند. تماتیس این جهان را به بوته زاری آفریقایی در گرگ و میش سحر تشبیه می‌کند که در آن آواهای دوردست، پژواک‌های، خس خس پنهانی برگ‌ها و صدای برخورد امواج به گوش می‌رسد. وقتی چرخه شنوایی/گوشی به درستی برقرار شده باشد، طبق نتیجه‌گیری او «جنین به خاطر این گفت‌وگوی جاودانی احساس امنیت می‌کند چون این تضمین را دریافت می‌دارد که شکوفایی‌اش به شکلی هماهنگ انجام خواهد شد.»

تماتیس در ادامه مشاهده کرد که پس از تولد، نوزاد اغلب به زحمت آرام می‌گیرد تا وقتی که مادرش لب به سخن می‌گشاید. «در این لحظه بدن نوزاد به سمت مادر خم می‌شود و می‌افتد... بچه نسبت به صدای یک فرد خاص واکنش نشان می‌دهد، تنها صدای انسانی که در مرحله جنینی به گوشش خورده است.» مادر که گویی این را به غریزه دریافته، برای کودک آواز می‌خواند، به کمک لالایی او را به خواب می‌برد، با خواندن ملودی‌های شیرین او را به سینه می‌فشارد، و برای پرورش بهتر او از شعرهای کودکانه استفاده می‌کند.

تماتیس با این فرض که هر گسستی در این زنجیره عادی تماس صوتی می‌تواند سبب‌ساز بسیاری اختلال‌های دوران کودکی باشد، شروع به ابداع روش‌هایی برای بازآفرینی محیط شنیداری درون رحم کرد. کودک پیش از تولد صداها را از درون یک رسانه مایع می‌شنود. حدود ده روز پس از تولد که مایع جنینی درون گوش خشک می‌شود، نوزاد شروع به شنیدن در محیط هوا می‌کند. گوش خارجی و گوش میانی خود را با هوا تطبیق می‌دهند، درحالی که گوش داخلی همان محیط آبی مایع جنینی را که نه ماه در آن غوطه‌ور بود باز به دست می‌آورد. تماتیس

با ابزار الکترونیکی ابتدا خود دست به شبیه‌سازی محیط شنیداری ای زد که جنین در حال رشد تجربه می‌کند. صدای مادر را روی نوار ضبط کرد و با استفاده از فیلترهای مخصوص تمام فرکانس‌های بم را حذف کرد، و با این کار مشابه صدای مادر داخل جنین را به وجود آورد. نتایج به دست آمده غریب و غیر عادی بودند: به جای صدای یک زن صداهایی شبیه آواهای ملایم دور، پژواکی، و خس خس دشت‌های آفریقایی که قبلاً کشف کرده بود به گوش می‌رسید. نخستین مورد اثبات این نظریه به کمک خانواده یک مهندس تحقق یافت که به خاطر مشکلات در صدای حرف زدن‌شان تحت درمان او قرار داشتند. یک روز پدر خانواده به همراه دختر نه ساله خود به بازدید از آزمایشگاه او آمد. تماتیس دستگاه جدید خود را به آنها نشان داد و همگی مدتی به نوای هیاهویی روان و شگفت‌انگیز، مثل صدای سرزمین پریان گوش دادند، که به محیط درون رحمی مربوط می‌شد. ناگهان دخترک که حضورش فراموش شده بود، با هیجان شروع به صحبت کرد: انگار رفتم تو به تونل. دو تا فرشته آخر تونل ایستادن، دو تا فرشته بالباس‌های سفید! تماتیس و پدر دختر شگفت زده سرگرم تماشای او شدند که دنباله آن رویای سحرآمیز در بیداری را تعریف می‌کرد. نتیجه‌گیری گریزناپذیر بود: او داشت روند به دنیا آمدن خودش را مجسم می‌کرد. کاملاً معلوم بود که آن دو فرشته پزشک و ماما هستند که روپوش سفید به تن داشتند.

پس از چند دقیقه دخترک اظهار داشت که مادرش را می‌بیند. پدر حیرت‌زده‌اش پرسید چطور او را می‌بیند. دختر به پشت خوابید و خود را مثل جنین در هنگام تولد جمع کرد. آن قدر در این حالت ماند تا نوار به پایان رسید، بعد از جا پدید و جنب و جوش عادی خود را از سر گرفت، گویی هیچ اتفاق غریبی نیفتاده است. تماتیس با شگفتی تشخیص داد: «من دقیقاً شرایط به دنیا آمدن او را برای خودش بازسازی کردم.»

مرزشکنی مهم بعد زمان صورت گرفت که پزشکی از همکاران یکی از بیماران خود را به آن جا آورد: پسرکی چاق و خپله، تقریباً دوازده ساله، که علائم بیماری روحی را بروز می‌داد. تماتیس در زندگی‌نامه خود از او این طور یاد می‌کند: «او چنان جیغ‌های وحشتناکی می‌کشید که اتاق انتظار من از جمعیت خالی شد. هر پنج شش ثانیه طوری به هوا می‌پرید که می‌توانست با هر دو پا به پشت خودش لگد بزند، نمایشی که هرگز از هیچ کس دیگر ندیده بودم. یک کلمه حرف نمی‌زد، ولی صورتش همیشه سر حال و بی‌نهایت سرزنده و پر جنب و جوش بود. قیافه‌اش طوری بود انگار بی‌وقفه در حال مک زدن است. مادرش همراه او آمده بود، ولی پسرک طوری خود را از او کنار می‌کشد که گویی خودش و او دو قطب هم نام آهن ربا هستند!»

روان‌شناس پسرک هم آمد و توضیح داد که او گرفتار وهم و خیال است. نمی‌دانست علت این اختلال چیست، ولی متوجه شده بود که این طور بچه‌ها از لحاظ روان‌شناختی «هنوز به دنیا نیامده‌اند.»

دکتر تماتیس گفت: «هنوز به دنیا نیامده‌اند برایم خیلی جالب شد. همین الان کاوشی در زندگی درون رحمی و تولد او انجام می‌دهم.»

روان‌شناس پاسخ داد: بله، می‌دانم. برای همین هم بچه را این جا آورده‌ام. فکر می‌کنم شما می‌توانید به او کمک کنید. امتحانش ضرر ندارد.»

تماتیس ترتیبی داد که در آزمایشگاهش صدای مادر پسرک به مدت بیست دقیقه ضبط شود. در جلسه اول، پسرک روی زمین دراز کشید و با تکه گچی که در مطب پیدا کرده بود سرگرم خط خطی کردن زمین شد. دو تحلیل گر همراه با مادرش نزدیک او نشسته بودند، و تماتیس نزدیک در مانده بود تا دستگاه خود را به کار بیندازد.

او ابتدا به کمک فیلتر صداهای فرکانس بالای مادر را پخش کرد و جهت بلندگو را مستقیم به سمت سر پسرک گرفت. پسرک فوری دست از خط کشیدن برداشت، از جا پرید، و چراغ را خاموش کرد. دکتر تماتیس تعریف می کند که: «در یک چشم بر هم زدن همگی در تاریکی فرو رفتیم. این حرکت نفس مرا بند آورد البته نه به خاطر این که درک آن برایم مشکل بود. برعکس، کاملاً روشن بود که کودک فقط می خواهد شرایط نوری زندگی جنینی خود را بازسازی کند.» در ادامه پخش نوار، پسرک بلند شد و به طرف مادرش رفت. روی زانوی او نشست، دست های او را گرفت و دور خودش حلقه کرد و شروع کرد به مکیدن شستش. آن قدر در این حالت ماند تا نوار تمام شد. تماتیس با شگفتی فکر می کرد: «درست مثل این بود که به درون بدن مادرش برگشته باشد.» وقتی نوار به پایان رسید، پسرک بلند شد و چراغ را دوباره روشن کرد. زبان همه بند آمده بود. بعد از ده سال این نخستین باری بود که پسرک نشانه ای از شناسایی مادرش بروز می داد، مهر و محبت که هیچ.

یک هفته بعد، جلسه دیگری برگزار شد تا شاید یک تولد صوتی تحقق یابد. پسرک همان واکنش های آزمایش اول را تکرار کرد و یک لحظه حتی دست نوازشی هم به صورت مادرش کشید. دکتر تماتیس که با پا گرفتن ریشه های آشتی را تشخیص داده بود، صداهای آکوستیکی نمایانگر محیط آبی داخل جنین را تبدیل به صداهای جهان هوایی بیرون کرد. این کار واکنشی تازه را برانگیخت گفتن آده ده ده که طبق تشخیص گروه پزشکی تولد حقیقی زبان محسوب می شد. به گفته تماتیس: «ما میل به برقراری ارتباط با مادر را در او بیدار کردیم، میلی که تا آن لحظه خفته مانده بود.» در پایان این جلسه پسرک باز هم بلند شد و چراغ را روشن کرد، ولی این بار پیش مادرش برگشت و دکمه کتی را که او روی شانه اش انداخته بود محکم گرفت. روان شناس فریاد زد: «حالا شد! عاقبت به دنیا آمد!»

در گذر سال ها تماتیس تولد صوتی را بهبود بخشید، اما روش اساسی دست نخورده ماند. شنونده کم سال را در معرض صداهای فیلتر شده مادرش قرار می دهند، که حال و هوای تغذیه عاطفی را ایجاد می کند حکم نظری این است که او نوع بازگشت ابتدایی ناخودآگاه به قدیمی ترین هشیاری خود را تجربه می کند. موفقیت تماتیس بیش از همه در کار با کودکان بوده است که زبان باز کردن شان دچار دیرکرد شده، افرادی که از نظر جسمانی قادر به شنیدن هستند ولی توان گوش دادن یا پاسخ گویی را ندارند.

امروزه روند درمان تولید صوتی با تدریجی بیش از برخی تجربه های اولیه تماتیس انجام می گیرد. مرحله آماده سازی، بازگشت صوتی، با یک تم موسیقی همراهی می شود که معمولاً از آثار موتسارت انتخاب شده است. موسیقی موتسارت در مقام جایگزین یک والد غیاب بهترین تأثیرها را ایجاد می کند. به عقیده دکتر تماتیس: «موتسارت مادر خیلی خوبی است. من در طول پنجاه سال کار کلینیکی و تجربی یک آهنگساز و فقط همین یک آهنگساز را به اختیار خود

برگزیده ام. به آزمودن فرم‌های تازه موسیقی ادامه می‌دهم و با کمال میل از فرم‌های سرودخوانی، موسیقی مردم، و کلاسیک استفاده می‌کنم، اما قدرت‌های موتسارت، به خصوص کنسرتو ویولن‌ها، بزرگ‌ترین تأثیر درمانی را بر بدن انسان دارند.»

شنونده زیر جریان نفوذی مداوم این موسیقی، که سوژه آن را هیبت صداهای فیلتر شده (بازسازی شنود درون رحمی) دریافت می‌کند، به دست توالی امواج صوتی نرمش می‌پذیرد. هم-چنان که این صداهای درون کوره راه‌های شبکه اعصاب تجمع می‌کنند، سوژه اندک اندک توانایی سخن گفتن و برقراری ارتباط با دیگران را به دست می‌آورد. طبق اظهار نظر کودک شش ساله ای که روش درمانی تماتیس را تجربه کرده: «موتسارت گوش کردن مثل این می‌مونه که مامان آدم را نوازش کنه.» مهندس معماری که متوجه الگوی آوایی سؤال و جواب در موسیقی موتسارت شده، این جمله پر معنی را می‌گوید: «حالا می‌فهمم آدم رعایت نوبت را از کجا یاد می‌گیرد.»

این روش در مورد نوزادان نارس نیز بسیار موفقیت‌آمیز عمل کرده است. تماتیس در یک بیمارستان کودکان در مونیخ تجربه ای را با یک سه قلوئی نارس ترتیب داد. وزن هریک از این نوزادان هفتصد و پنجاه گرم بود و هر سه پس از به دنیا آمدن در دستگاه قرار گرفتند. اولی بدون هیچ گونه محرک شنیداری در دستگاه خوابید؛ بی حرکت بود و برای زنده ماندن تقلا می‌کرد. دومی در معرض موسیقی فیلتر شده موتسارت قرار گرفت و نشانه‌هایی از فعالیت عادی بروز داد. تنفسش تند تر شد و ضربان نبضش بین ۱۴۰ و ۱۶۰ ثابت ماند. نوزاد سوم که در معرض صدای فیلتر شده مادرش قرار گرفته بود حرکت‌های پرشوری داشت، نشانه‌هایی از خوشی و لذت بروز می‌داد، و لبخند می‌زد. سپس نوبت به تنفس عمیق و منظم رسید و نبض او در ۱۶۰ ثابت ماند. جالب این جاست که نه صدای مادر و نه موسیقی موتسارت بدون گذشتن از فیلتر و حذف فرکانس‌های پایین هیچ تأثیری روی نوزادان نداشتند.

حتی وقتی کودک کاملاً سالم باشد، تماتیس روی اهمیت سخن گفتن پدر و مادر با او پس از تولد پافشاری می‌کند. «هر کودکی باید صدای عمیق و دقیق هر دو والد خود را به درستی بشناسد... اگر خانواده برای دور هم غذا خوردن و بحث و گفت‌وگو وقت نگذارد، بلوغ در طبیعی‌ترین حالت ناممکن خواهد بود.»

کودک تماتیس نیز، مثل بسیاری از پیشگامان، انباشته از نشانه‌های زود هنگام دل‌مشغولی او در زندگی آینده بود. آلفرد در سال ۱۹۲۰ در شهر نیس فرانسه از یک مادر ایتالیایی و یک پدر فرانسوی به دنیا آمد و به عنوان یک بچه نارس چیزی نمانده بود در همان بدو تولد بمیرد پزشک و پدر و مادرش فقط هنگامی متوجه زنده بودن او شدند که مادر بزرگش گوش نوزاد نحیف را گرفت (عجب غیب‌گویی بوده!) و بلندش کرد. از آنجا که پدرش خواننده اپرا بود، او در یک محیط موسیقایی بزرگ شد. البته خودش هرگز رشته موسیقی را دنبال نکرد، ولی در ربع قرن گذشته به اندازه هر فرد دیگری در راه شناساندن و عرضه قدرت شفاف‌بخشی موسیقی به مردم کوشید، در غیر این صورت شاید گوش کسی به شگفتی‌های این هنر بدهکار نبود. او با استفاده از صدای مادر، موسیقی موتسارت، و سرودهای گرگربایی^۵ به نفس آسیب دیده و جبهه گرفته امکان داد تا بار دیگر با کنجکاوی و اعتماد، شوق اکتشاف و شیفتگی نسبت به جهان اطراف،

متولد شود. تماتیس خاطر نشان می‌سازد که بدین ترتیب دستگاه عصبی کودک آماده «رمز گذاری و تثبیت ساختارها و ریتم‌هایی خواهد بود که پایه‌های زبان اجتماعی آینده او را تشکیل می‌دهند.»

دانش لالایی‌شناسی

در سال ۱۹۶۲ دکتر لی سالک نشان داد که جنین از ضربان قلب مادر آگاه است. امروزه جنین‌شناسان توافق دارند که گوش نخستین اندامی است که رشد خود را در رحم آغاز می‌کند، تنها پس از هجده هفته به کار می‌افتد، و از هفته بیست و چهارم به بعد فعالانه گوش می‌دهد. دکتر تامس وزنی در کتاب زندگی محرمانه کودک پیش از تولد ماجرای باریس برات، رهبر ارکستر فیلارمونیک همیلتن در اُنتاریو، را تعریف می‌کند. برات پس از گذشت سال‌ها هنوز سر در نمی‌آورد که چطور می‌تواند بعضی چیزها را از حفظ بزند، ولی برای تسلط بر بیشتر قطعه‌های موسیقی ناچار است زحمت زیادی بکشد. بعدها از مادرش شنید که او هنگام بارداری گلچینی از قطعه‌هایی را می‌نواخته و این گلچین بی‌زحمت به گوش جنین می‌رسیده است. ورنی در همین کتاب تجربه‌های علمی تازه‌ای را به نمایش می‌گذارد که نشان می‌دهند جنین‌ها چه در مراحل اولیه و چه در مراحل دیرتر بارداری، موتسارت و ویوالدی را به سایر آهنگسازان ترجیح می‌دهند. در این حالت بدون استثنا ضربان‌های خطرناک قلب از بین می‌رفت و لگد زدن‌ها کاهش می‌یافت، در حالی که هر موسیقی دیگری، به خصوص راک، «بیشتر جنین‌ها را به نابودی سوق می‌دهد» و آنها با شنیدن این موسیقی لگدهایی وحشیانه نثار مادران باردار خود می‌کردند. شواهد فزاینده‌ای وجود دارد که کودکان پیش و پس از تولد به اندازه مشتاق‌ترین کنسرت‌روها نسبت به موسیقی واکنش نشان می‌دهند. در میانه دهه ۱۹۸۰ روان‌شناسان مرکز پزشکی پاسیفیک در سان فرانسیسکو در جریان تحقیقی دیدند که پخش ملودی «ساعت» همان نغمه‌ای که الهام‌بخش موتسارت در آفریدن یک دسته واریاسیون شد و یک ملودی کودکانه دیگر «هیکاری، دیکاری، داک» با یک واکنش سونی موجب شد تا نوزادان بستری دست از لگد پرانی و جیغ و گریه بردارند. و شرکت ضبط فیلیپس به تازگی آلبومی به نام موتسارت برای مادران آینده عرضه کرده که با ارائه پژوهش‌های پیش و پس از زایمان نشان می‌دهد مادران هم مثل نوزادان نسبت به این موسیقی واکنش مثبتی نشان می‌دهند.

در تحقیقی که در مرکز پزشکی درمانی ناحیه تالاهاسی فلوریدا روی پنجاه و دو نوزاد کم وزن و کودک نارس انجام گرفته، یکی از پژوهشگران گزارش داده که پخش نوارهای شصت دقیقه‌ای موسیقی آوازی، شامل لالایی‌ها و ترانه‌های کودکانه، مدت بستری شدن در بیمارستان را به طور متوسط به اندازه پنج روز کم کرده است. متوسط کاهش وزن نوزادان نیز در گروهی که به موسیقی گوش داده‌اند حدود ۵۰ درصد کمتر شده، مقدار دریافت شیر خشک، و سطح تنش نیز رو به کاهش رفته است.

تأثیر موتسارت

چندین سال پیش تری وودفرد، تهیه‌کننده گروه‌های موسیقی مشهور، یک نوار لالایی با پژواک صدای قلب انسان تهیه کرد که برای آرام کردن نوزادان و بچه‌های کوچک و کمک به خواب آنان به کار می‌رفت. او در آغاز نوارهای خود را برای مراکز نگهداری از نوزادان می‌فرستاد، ولی

چندین بیمارستان نیز نوار او را تهیه کردند و به طور آزمایشی مورد استفاده قرار دادند. تجربه‌ای در بیمارستان هلن کلر در آلاباما با پنجاه و نه نوزاد نشان داد که ۹۴ درصد از بچه‌های گریان با پخش شدن موسیقی بدون کمک شیشه شیر یا پستانک بی‌درنگ به خواب رفتند. در دانشگاه آلاباما در بیرمینگهم پرستاران برای دوره نقاهت نوزادانی که تحت جراحی قلب باز قرار گرفته بودند، از نوار بخواب کوچولو استفاده می‌کردند. یک بار کودکی زیر چادر اکسیژن در چند قدمی مرگ تقلا می‌کرد که پرستاران نومید به سراغ نوار تری رفتند. کودک جلو چشمان حیرت زده آنان فوری آرام گرفت، به خواب رفت و زنده ماند.

تری می‌گوید که وقتی این ماجرا را شنیده: «نفسم بند آمد. بچه‌ها دوره نقاهت از جراحی قلب باز را می‌گذراندند. وقتی واکنش فوری آنها به یک نوار لالایی، به جای استفاده اجباری از تزریق آرام‌بخش، را دیدم، کل نظام ارزشی‌ام دگرگون شد. در کار موسیقی میزان موفقیت را با آخرین نوار عرضه شده‌ام می‌سنجند که در جدول‌ها مقام چندم را به دست آورده. ولی وقتی آدم می‌بیند که موسیقی می‌تواند بچه‌ای را آرام کند، استراحت و آرامش ضروری برای زنده ماندن و زندگی کردن را به او بدهد... خوب، موفقیت واقعی یعنی این.» تری چند سال بعدی را صرف بیرون دادن هزاران نوار مجانی کرد، و ملودی‌های لالایی در بیش از ۷۰۰۰ بیمارستان و مرکز مراقبت ویژه، از جمله ۴۰۰ واحد از ۴۶۰ واحد مراقبت از نوزادان در آمریکا، به کار گرفته شدند. این نوارها حتی از جانب نیروی هوایی و ارتش آمریکا نیز مورد استقبال قرار گرفتند و در اختیار خانواده نظامیان گذاشته شدند. دیگر موارد فایده این نوارها در رابطه با قربانیان سوختگی‌های اندک، کودکانی که با اعتیاد به کوکائین به دنیا می‌آیند، و کودکان تحت شیمی‌درمانی بوده است. پژوهش اخیر، درست مثل کار تمانیس در آغاز، این فرضیه را مطرح می‌کند که کودک پیش از تولد نه تنها نسبت به موسیقی بلکه نسبت به فحواي عاطفی صدای مادر، و شاید حتی معنای حرف، حساس است. در سال ۱۹۹۳ مجله ساینس پژوهش جدیدی را گزارش کرد که به توصیف فعالیت الکتریکی در مغز نوزادان می‌پرداخت و امکان ارتباط آن را با توانایی آنها در تشخیص هجاهای ساده بررسی می‌کرد. در همین حال در دانشگاه کارولینای شمالی در گرینزبارو، دکتر تونی دی‌کسپر و دکتر ملانی اسپنس از زنان باردار خواستند که طی سه ماهه آخر بارداری خود کتاب گربه تو کلاه دکتر سیوس را با صدای بلند بخوانند. پس از تولد نوزادان آزمون‌های مکیدن نشان داد این نوزادان قادر به تشخیص شعرهای این کتاب و جداکردن آنها از مطالب کتاب‌های دیگر هستند.

به عقیده من عواطف قدرتمند مادر از خشم و رنجش گرفته تا آرامش عمیق، قدردانی، و رضایت - می‌تواند موجب تغییرهای هورمونی و انگیزش‌های عصب‌شناختی مؤثر بر جنین شود. در بسیاری جوامع سنتی از مدت‌ها پیش معلوم شده که هرگونه جریان نفوذی‌ای بر کودک در حال رشد وارد شود در تندرستی و سلامت روحی او سهمی خواهد داشت. در ژاپن تای کیو یا آموزش جنینی تا اوایل قرن بیستم از مراحل بود که خانواده‌ها برای استقبال از نوزاد طی می‌کردند. به باور همگان لحن صدا، اندیشه‌ها، و احساسات مادر و پدر، مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها، و سایر اعضای خانواده بر جنین تأثیر می‌گذاشت، و خانواده باید از هرگونه موج ناهماهنگ یا ناهمخوان دوری می‌کرد. امروزه این مطلب شامل تلویزیون‌های پر سر و صدا، فیلم‌های خشونت‌آمیز، موسیقی بلند،

و سایر صداهایی می‌شود که می‌توانند کودک در حال رشد را آشفته سازد. موجهی یوکوشی، متخصص تعلیم و تربیت، توضیح می‌دهد که: «تولد حاصل جمع ۲/۸ میلیارد سال تکامل زیست‌شناختی در آب است. رحم مادر مشابه همان اقیانوس کهنی است که حیات در آن آغاز شد. بارداری ۹ ماه یا حدود ۲۸۰ روز طول می‌کشد. هر روز در رحم نمایانگر ۱۰ میلیون سال از تکامل است. تغذیه نامناسب، صداهای بلند، افکار ناجور، و طرز زندگی یا رفتار نامنظم و وحشیانه می‌تواند تأثیری وحشتناک بر کل بنیه و رشد ذهنی، جسمی، و روحی فرد داشته باشد.»

چرا موتسارت؟

مگر نمی‌شود نیروهای دگرگون سازنده موسیقی را تأثیر باخ، تأثیر بتهوون، یا تأثیر بیتل‌ها نامید؟ آیا مسئله صرفاً این است که جایگاه موتسارت حتی از نوابغی هم چون بتهوون، گرشون، و لویی آرمسترانگ هم بالاتر است؟ یا اینکه موسیقی او خواصی منحصر به فرد دارد و پاسخ‌هایی جهان شمول را برمی‌انگیزد که تازه در این زمان پذیرای سنجش و اندازه‌گیری شده‌اند؟

تماتیس پرسش‌های مشابهی را مطرح کرده است. و بارها و بارها دریافته که موسیقی موتسارت، بدون در نظر گرفتن سلیقه شنوندگان و آشنایی قبلی آنان با این آهنگساز، همواره به مخاطب خود آرامش بخشیده، درک و دریافت مکانی او را بالا برده، و به او امکان داده تا حرف دل خود را با صراحت بیشتری به زبان بیاورد چون با ذهن و دل، هر دو، رابطه برقرار می‌کند. طبق یافته‌های او موتسارت چه در توکیو و چه در کیپ تاون یا آریزونا بی‌چون و چرا بهترین نتایج و طولانی‌ترین واکنش‌ها را به همراه می‌آورد.

ریتم‌های، ملودی‌ها، و فرکانس‌های بالای موسیقی موتسارت آشکارا ناحیه‌های خلایق و انگیزشی مغز را تحریک کرده و بارور می‌سازند. ولی شاید کلید درک بزرگی او این باشد که موسیقی او سراسر خلوص و سادگی است. موتسارت مثل آن نابغه بزرگ ریاضیات، یعنی باخ، پرده‌ای پرنفش و نگار و گیج‌کننده نمی‌بافد. مثل آن سلحشور رنج دیده، یعنی بتهوون، امواجی سهمگین از عواطف به راه نمی‌اندازد. کار او سادگی خشک سرودهای گرگ‌ریایی، دعا‌های تبتی، یا هم‌نواایی شاکران را ندارد. او در یک زمان هم عمیقاً اسرارآمیز و هم دست‌یافتنی است، و به خصوص هیچ تزویری ندارد. شوخ طبعی، گیرایی، و سادگی او ما را به تشخیص خرد بیشتر در عمق وجودمان می‌کشاند. به چشم من موسیقی موتسارت به معماری عظیم هندی/مغولی می‌ماند: کاخ کهربا در جای پور، یا تاج محل. همین شفافیت، طاق بندهای ریتم‌های درون فضای باز است که به چنین ژرفایی از روح انسان نفوذ می‌کند.

اگر چه موتسارت در برخی سنخیت‌ها با هایدن و دیگر آهنگسازان دوره خود شریک است، تماتیس در کتاب پورکوآ موزار؟ (چرا موتسارت) فرض را بر این می‌گذارد که: «آن تأثیر، آن گیرایی که او دارد را دیگران ندارند. او بین استثناها استثنایی به شمار می‌رود، و قدرت رهایی-بخش، شفا دهنده، حتی می‌توانم بگویم درمان کننده دارد. دامنه نفوذ او به اندازه تمامی پیشینیان... معاصران، و آیندگانش وسعت یافته است.»

حاکم بر تولدش، سرچشمه می‌گیرد. حیات پیش از تولد او لبریز از موسیقی هر روزه، به ویژه نوای ویولن پدرش، بود که تقریباً به یقین موجب بهبود رشد عصب‌شناختی او می‌شد. پدر او در سالزبورگ کاپل مایستریا رهبر موسیقی بود و مادرش دختر یک موسیقی‌دان، که تمام عمر در تحصیل موسیقایی او نقش داشت و این کار را از همان زمان بارداری آغاز کرد. به خاطر همین محیط موسیقایی والا بود که موتسارت هنگام تولد پیشاپیش از موسیقی اشباع شده و شکل پذیرفته بود.

موتسارت در چهار سالگی نوازنده‌ای با استعداد به شمار می‌رفت و یکی از مشهورترین کودکان نابغه در طول تاریخ بود. ولفگانگ خردسال سردمداران سلطنتی اروپا را دچار شگفتی می‌کرد. موسیقی‌دانان، آهنگسازان و تماشاگران همه جا به تحسین و ستایش مهارت و درخشش نوپای او می‌پرداختند. او در شش سالگی نخستین اثر خود را ساخت که مینوئت و تریو برای ساز شستی‌دار بود، و تا به پایان کار خود برسد ۶۲۶ اثر مهم به وجود آورد. در دوازده سالگی پیوسته سرگرم نوشتن بود و در مسیر فعالیت حرفه‌ای خود هفده اپرا، چهل و یک سمفونی، بیست و هفت کنسرتو پیانو، ده‌ها سونات پیانو، موسیقی برای ارگ، کلا رینت و سازهای دیگر ساخت. او می‌توانست یک قطعه موسیقی را در ذهن مجسم کند و در همان حال قطعه دیگر را روی کاغذ بیاورد؛ به نظر می‌رسد هر ساخته‌ای را پیش از نوشته شدن به تمامی جلوی چشم دارد. در نامه‌ای به پدرش توضیح می‌دهد: «تمامش ساخته شده ولی هنوز نوشته نشده است.»

شاید به خاطر ظهور استعدادش در سن بسیار پایین، هرگز سیمای کودک جاودان را از دست نداد. خلق و خوی عتیقه او هم معروف است. مینارد سالمن در زندگی‌نامه جدید و اشرافی خود، موتسارت، خاطر نشان می‌سازد که: «چیزی نگذشت که نقل بی‌مسئولیتی و کودکی‌واری موتسارت با سایر گزارش‌ها و قصه‌های مربوط به ماهیت احتمالاً خود به خودی و تقریباً خوابگردانه روند خلاقیت او در آمیخت. ظاهراً همه اینها حکایت از وجود یک شبکه ارتباطی بین کودکی و خلاقیت داشت که زیبایی‌شناسان اوایل دوره رمانتیک را شیفته و فریفته می‌کرد، چون پژواکی است از کشف دوباره عصر طلایی از دست رفته آنان در کودکی.»

پژوهشگران اروپا از همان ابتدا متوجه ارتباط تربیت اولیه موتسارت با نیروی آفرینشگر موسیقی او شدند. دکتر راوشر و دکتر شاو علت انتخاب موسیقی موتسارت برای تجربه‌های خود را چنین توضیح می‌دادند که موتسارت در سن بسیار کمی دست به آهنگسازی زده «به کشف کارگان (رپرتوار) درون الگوهای شلیک زمانی / مکانی در غشای مغز نائل شده است.»

نبوغ موتسارت در آهنگسازی و اجرای موسیقی، مثل بسیاری استادان کم‌سال دیگر، زندگی خصوصی او را با آشفتگی و اغتشاش همراه می‌کرد. او در بزرگسالی بی‌اندازه نسبت به سر و وضع ظاهری خود حساسیت نشان می‌داد و پول زیادی خرج کلاه‌گیس‌ها و لباس‌های خود می‌کرد، که شاید قد ۱۶۰ سانتی‌متری یا جای آبله‌هایی که از کودکی در صورتش مانده بودند را جبران نماید. از شوخی‌ها لذت می‌برد و تا آخرین روز عمرش دست از لودگی و مسخره‌بازی برنداشت.

با این حال در روی دیگر سکه جنبه‌های مشوش شخصیت او را می‌بینیم که مایه قوت هنرش بودند و امروز هم به قوت گرفتن حکایت‌هایی که در مورد او ساخته و پرداخته می‌شود کمک می‌کنند: بر ظرافت و وقار موسیقی‌اش تأکید می‌گذارند و دستاوردهای ناب و رسیده‌اش را پررنگ

جلوه می‌دهند. موسارت خودبین و پاک، خاکی و ساده دل، هرگز سعی نکرد خود را بشناسد، ولی ساده دلی نوع‌آمیزش بستری مناسب برای ساخته‌های خدا داده‌اش فراهم آورد. زندگی او (و مرگش در سی و پنج سالگی) هر قدر هم تیره و مصیبت بار بود، هرگز پیوند خود را با هارمونی ملکوت نمی‌گسست. او می‌توانست در میانه مخوف‌ترین شرایط فردی، شفاف‌ترین، شیرین‌ترین، و عاشقانه‌ترین ملودی‌ها را بیافریند. در آخرین سال‌های عمر، در محاصره ناسازگاری‌های زناشویی و دسیسه‌های دربار، اپرای سرورآمیز، پرشور، و عمیقاً پر رمز و راز فلوت سحرآمیز، و قطعه اندوه بار اما روح بخش رکویم را نوشت، که مواجهه‌ای پرتوان با مرگ بود.

موسارت هم تجسم بخش و هم تحول دهنده زمانه خود بود. جایگاه موسیقایی او بین اوج شکوفایی باروک و قله‌های شکوفان جنبش رمانتیک قرار دارد. اما او هم در روزگار ناهمساز جان و سلی، ولتر، تامس جفرسن، مری وُلستُن کرافت و گوته زندگی می‌کرد، که در آن تمام رده‌های جامعه غربی در حال تغییر چیدمان سیاسی و باورهای خود بودند. و به همین خاطر کار او گرآمد داشت آزادی اندیشه محسوب می‌شود که اندک اندک رنگ و روی خود را از ورای آرایش رنگ پریده و کلاه گیس‌های پودر زده جامعه فنودالی اروپا و مستعمره‌های امپراتوری در آمریکا آشکار می‌ساخت، مهم‌تر اینکه در موسیقی موسارت نوع وقار و همدلی ملموس وجود دارد. هنر او همواره متانت خود را حفظ می‌کند و هرگز پرسر و صدا و تظاهرآمیز نمی‌شود. موسارت مثل خود تمدن غربی امروزین که حاصل جهان‌های کلاسیک، قرون وسطایی و رنسانس بود، تجسم بخش معصومیت، قوه ابتکار، و جنبه نویدبخش تولد ترتیب نوینی از دوران‌ها است. موسیقی دانان، پژوهشگران و شنوندگان عادی به تازگی پذیرای این کشف جدید شده‌اند که موسارت به اندازه بیست دقیقه در موسیقی اپرای وینی سنگ فیلسوف (کیمیا)، که در آخرین سال حیاتش نوشته شد، سهم دارد. به احتمال زیاد خود موسارت خبر نداشت که روزی مجموعه ساخته‌هایش تبدیل به کیمیای کلید جهانی قدرت‌هایی در میان موسیقی و صوت خواهد شد. واژه موزیک از ریشه یونانی موزه گرفته شده است. مطابق اساطیر یونان موزه‌ها یا نه خواهر آسمانی که بر شعر، آواز و علوم و هنرها سرپرستی می‌کردند از پیوند زئوس، رب النوع رب النوع ها، و منمُزونه، الهه یاد و خاطره، زاده شدند. که زیبایی، لطف و قدرت‌های درمانی اسرارآمیزش پیوندی نزدیک با نظم کیهانی و خاطره فرد از ریشه و سرنوشتش دارند.

پی‌نوشت ها :

۱. یک تکه سنگ بازالت سیاه که در سال ۱۷۹۹ کشف شد و متنی به خط هیروگلیف، الفبای تصویری، و یونانی روی آن حک شده بود. اهمیت سنگ رزتا به خاطر این است که نخستین کلید رمزگشایی از خط تصویری هیروگلیف را به دست داد.

۲. K معرف شماره گذاری کُشل برای آثار موسارت است.

۳. Philip Glass (تولد ۱۹۳۷) آهنگساز نوپرداز آمریکایی.

4. The Conscious Ear.

۵. پاپ گرگزیوس اول معروف به گرگزیوس کبیر (دوران پایی ۶۰۴-۵۹۰) یک سبکل ملودی نیایش برای خواندن سرودهای کلیسایی تنظیم کرد که به خاطر شهرت فراوان تا قرن‌ها بعد مورد استفاده قرار گرفت.

6. pourquoi Mozart?